

مطالعه فرایند گفتگوی بینافرهنگی در *مجنون السا*، بر مبنای رویکرد

بینامتنیت

مژگان مهدوی زاده*

استادیار زبان و ادبیات فرانسه دانشکده زبان های خارجی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

اکرم آیتی**

استادیار زبان و ادبیات فرانسه دانشکده زبان های خارجی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

پری رضایی***

فوق لیسانس ادبیات فرانسه دانشکده زبان های خارجی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

(تاریخ دریافت: ۹۵/۰۲/۰۵، تاریخ تصویب: ۹۶/۰۷/۰۲، تاریخ چاپ: شهریور ۱۳۹۷)

چکیده

رویکرد بینامتنیت به عنوان یکی از دستاوردهای ارزشمند پساساختارگرایان، افق جدیدی در نقد متون به ویژه متون ادبی گشوده است. نخستین بار ژولیا کریستوا، با بررسی آراء و آثار باخنین، اصطلاح «بینامتنیت» را مطرح کرد. طبق این رویکرد هیچ متنی مستقل و بی تأثر از متن های پیشین نیست. افرادی چون ژنت، بارت، ریفاتر و ژنی نیز به گسترش و بسط این رویکرد در نقد ادبی پرداختند. از نظر آنان، ارتباطات بینامتنی موجب تولید معنای عمیق تر در متون می شود. در این جستار، ما به مطالعه فرایند گفتگوی بینافرهنگی بر مبنای رویکرد بینامتنیت در *مجنون السا* اثر لویی آراگون خواهیم پرداخت. گفت و گوی بینافرهنگی به دلیل ارتباطات جهانی یکی از ضرورت های عصر حاضر و انسان معاصر محسوب می شود. لویی آراگون شاعر و نویسنده معاصر فرانسوی نیز در *مجنون السا* با بهره گیری از رویکرد بینامتنیت در پی برقراری این مهم برمی آید. او با بهره گیری از روابط بینامتنی سعی در کشف همگرایی ها در حافظه جمعی جهان داشته است؛ و ویژگی های شناختی هر ملت را همچون تمایزهایی می بیند که می توانند در کنار یکدیگر فرهنگی جهانی بسازند. در این جستار، بر مبنای روابط بینامتنی، ما به دنبال کشف چگونگی فرایند گفتگومندی و همچنین اهمیت تفکر ادبی در انتقال مفهوم همبستگی در عین تباین هستیم.

واژه های کلیدی: بینامتنیت، گفتگومندی، *مجنون السا*، لویی آراگون، *مجنون*، *السا*.

* نویسنده مسئول: E-mail: mahdavi@fgn.ui.ac.ir

** E-mail: a.ayati@fgn.ui.ac.ir

*** E-mail: pary.rezaie@gmail.com

۱- مقدمه

از دیرباز تاکنون مفهوم «دیگری» بحث‌برانگیز بوده و در این زمینه، ادبیات نیز به نوبه خود مکان تبلور این مفهوم بوده است. عده‌ای به بیان بدگمانی همیشگی‌شان در رابطه با این موضوع پرداخته‌اند و عده‌ای دیگر، از به‌کار بردن این مفهوم به دنبال گستردن روابط با دیگران بر مبنای فرایند شناخت و شناختی دوباره بوده‌اند. در عصر حاضر نیز برخورد با دیگری از مسائل مهم انسان معاصر محسوب می‌شود. *مجنون السا* اثر لویی آراگون نیز از آن دسته آثاری است که در آن به مفهوم «دیگری» و ارتباط آن با خویشتن پرداخته شده است. ما در این پژوهش به بررسی فرایند گفتگوی بینافرهنگی در اثر معروف لویی آراگون، *مجنون السا* می‌پردازیم. این اثر که در دوران اوج جنگ الجزایر نگاشته شده است، دربردارنده مفاهیمی چون شناخت دنیای پیرامون، گذشته و آینده بشر و همچنین همبستگی نوع بشر است. آراگون به تقلید از *لیلی* و *مجنون عبدالرحمان جامی* شاعر بزرگ پارسی، این اثر را که تلفیقی از شعر و رمان است، از خود بر جای نهاده است. او که شیفته این اندیشمند شرقی بود به تقلید از این نویسنده با جایگزینی *السا*، الهه شعر خود، به جای *لیلی* به خلق اثری با ویژگی‌های جهانی می‌پردازد. *مجنون السای* آراگون بیانگر داستان فردی به نام قیس است که او را *مجنون* می‌نامند. او، پیوسته در جستجوی معشوق خود، نام *السا* را بر زبان دارد و بر دیوارهای شهر همواره نام او را حک می‌کند. جدایی او از معشوقش از این جهت حائز اهمیت است که این بار تباین نه فقط در بُعد مکان بلکه در بعد زمان و حتی در بعد فرهنگ نیز مطرح است. *مجنون آراگون* که به تصویری از *لیلی* به نام *السا* دل بسته است، چهار قرن بعد از *مجنون جامی* (قرن شانزدهم میلادی) پا به عرصه وجود نهاده است. شخصیت *السا* متعلق به قرن بیستم میلادی است حال آنکه در روایت، شخصیت قیس متعلق به تمدن اسلامی آندلس است. آراگون در این جدایی به دنبال پیوند دستاوردهای فرهنگ شرق و غرب برمی‌آید. در این جستار ما ابتدا معرفی کوتاهی از بینامتنیت خواهیم داشت سپس به بیان تعهدات سیاسی و اجتماعی آراگون می‌پردازیم؛ و در آخر فرایند گفتگوی بینافرهنگی را از دو منظر مضمون و ساختار بررسی خواهیم کرد؛ ابتدا به منظور بررسی گفتگومندی بینافرهنگی، فرایند بینامتنیت را در مضمون داستان مورد بررسی قرار داده؛ سپس بار دیگر در روابط پیرامنی به بررسی ارتباط بینامتنی که به این گفتگوی بینافرهنگی منجر خواهد شد، خواهیم پرداخت. و در آخر هدف ما پاسخ به این پرسش اساسی خواهد بود که چگونه بینامتن موجب می‌شود تا *السا* بتواند موجب برقراری گفتگوی بینافرهنگی شود و همچنین چگونه شاعر از حافظه ادبی جهان کمک می‌گیرد تا به این مقصود دست یابد.

۲- پیشینه تحقیق

مجنون السا همواره مورد توجه پژوهشگران بوده است. شاهد این ادعا نشر کتب، رساله ها و مقالات بسیاری در باب کنکاش این اثر ادبی است. از این میان می توان به *از سعدی تا آراگون* (۱۳۷۳) نوشته دکتر جواد حدیدی اشاره کرد. در این اثر به مطالعه تطبیقی ادبیات فرانسه و پارسی در ادوار مختلف تاریخی و همچنین تأثیر عمیق ادبیات فارسی بر ادبیات فرانسه پرداخته شده است. بخشی از این کتاب به آراگون و اقتباس وی از *لیلی* و *مجنون جامی* اختصاص دارد. «آراگون و فرهنگ عربی - آندلسی» (۲۰۰۵) نیز عنوان رساله ماهرالمجد است. این پژوهش، در مجموعه اشعار *مجنون السا*، به مطالعه تطبیقی و تأثیرات فرهنگی، تاریخی، فلسفی و عرفانی فرهنگ آندلسی بر نوشتار آراگون تکیه می زند؛ و همچنین چگونگی بیان مفاهیم عاشقانه و عرفانی را در اشعار وی بررسی می کند. و همچنین رساله «بازآفرینی احساس عربی» (۲۰۰۲) نوشته ماری نسیف به مطالعه و کاوش در آثار آراگون به منظور نمایاندن تأثیر این نویسنده فرانسوی، چه از نظر شکل، چه محتوا و همچنین مفاهیم به کاررفته در اشعار وی می پردازد. همچنین می توان به رساله «آراگون و ادبیات فارسی» (۲۰۰۰) نوشته ناجین سنایی اشاره کرد. وی آثار منتور آراگون را از منظر تأثیرگیری از اشعار فارسی به ویژه *لیلی* و *مجنون* و همچنین اشتیاق شاعر به جستجو در ادب فارسی مورد نقد و پژوهش قرار داده است. با وجود این، این گرایش نه تنها از منظر تأثیرگیری بلکه به نوعی در دوستی و انس بی اندازه آراگون و همچنین اشتیاق معنوی میان شاعر و ادبیات فارسی تعریف می شود. *نظریه های شعری در مجنون السا* (۲۰۰۴) نیز عنوان کتابی است که پژوهش های اروه بیسموت در آن گردآوری و منتشر شده است. در این اثر نویسنده به بیان ویژگی ها و ساختار چندگانه مجموعه *مجنون السا* می پردازد. ساختاری که میان ادبیات و تاریخ، واقعیت و رؤیا، شعر و نثر، روایت تاریخی، بیان غنائی و همچنین متن نمایشی در نوسان است.

۳- بحث و بررسی

۳-۱- فرایند بینامتنیت

نخستین بار اصطلاح بینامتنیت^۱ را ژولیا کریستوا^۲ مطرح کرد. اگرچه قبل از وی در آراء دیگر اندیشمندان چون میخائیل باختین^۳ به نوعی گفتگومندی^۴ و چندصدایی^۵ در متون اشاره

۱. Intertextuality

۲. Julia Kristeva

۳. Mikhaïl Mikhailovich Bakhtine

۴. Dialogism

۵. Polyphony

شده بود؛ اما این کریستوا بود که با مطالعه آراء این نویسنده و منتقد روس برای اولین بار اصطلاح بینامتنیت را به واژگان نقد معاصر اضافه کرد. تفاوت کریستوا و باختین در این بود که باختین به نوعی گفتگومندی در متن اشاره داشت حال آنکه کریستوا به گفتگومندی بین متون نظر داشته است (سیمندن، ۲۰۱۰، ۸). این رویکرد نوین افق روشنی در نقد ادبی گشود به نحوی که نقد متون بسیار ساختاری و هدفمندتر از پیش شد.

درکل، بینامتنیت به حضور مؤثر یک متن در متن و یا متن‌های دیگر اشاره دارد (ژنت، ۱۹۸۲، ۱۲). از نظر کریستوا هیچ متنی بی‌تأثیر از متن‌های پیشین خود نیست. فرایند بینامتنیت موجب پویایی و زاینده‌گی ادبیات می‌شود و حرکت رو به جلو آن را تضمین می‌کند. بارت^۱ نیز هر متنی را یک بینامتن می‌داند و پیوسته این ویژگی را عامل «پویایی متن» می‌پندارد (بارت به نقل از نامور مطلق، ۱۳۹۰، ۱۹۳).

هر چند برخی چون سوفی رابو، بینامتنیت را ترجمه مفهوم گفتگومندی باختین می‌پندارند (۲۰۰۴، ۵۴)، ولی، «ارتباط متن با دیگر متن‌ها موجب می‌شود تا آن متن از یک معنای ثابت و بسته‌رهایی یابد و دارای معناهای گوناگون شود و بدین وسیله، مشکل نظریه متن‌ها به ویژه متن‌های نوینی که دارای معناهای گوناگونی هستند، برطرف می‌شود. منظور از متن‌های دیگر، هم متن‌های نوشتاری معاصر و پیشین است و هم جامعه و تاریخ مربوط به نوشتار، زیرا باختین جامعه و تاریخ را نیز همچون متن می‌پنداشت که نویسنده در آنها و با آنها می‌نوشت و به همین دلیل ارتباطی میان متن نویسنده و جامعه و تاریخ و روزگار او برقرار می‌شد» (نامور مطلق، ۱۳۹۰، ۱۳۱). بنابراین، کریستوا هم به گفتگو میان فرستنده (نویسنده) و گیرنده (مخاطب) اهمیت می‌دهد و هم به ارتباط و گفتگو بین متن با متن‌های پیشین و معاصر (همان، ۱۳۲). کریستوا معتقد است: «هر متنی، موزائیکی از نقل‌قول‌ها ایجاد می‌کند، هر متنی ادغام و دگرگونی متن دیگری است. به جای مفهوم بینادهنیت، مفهوم بینامتنیت قرار می‌گیرد» (۱۹۶۹، ۸۵)

اگرچه کریستوا اولین گام را در پرداخت به این رویکرد جدید برداشت، اما منتقدانی چون بارت، ژنی^۲، ریفاتر^۳ و ژنت^۴ بودند که این رویکرد را در نقد و تحلیل متون به کار بستند و آن

۱. Barthes

۲. Jenny

۳. Riffaterre

۴. Genette

را از حوزهٔ تئوری به حوزهٔ عملی کشاندند. ژنت روابط بینامتنی را در تقسیمات محدودتری بررسی می‌کند و برای هر یک از این روابط بینامتنی اصطلاح جدیدی اطلاق می‌کند و در نهایت همهٔ این روابط را به صورت زیرمجموعه در اصطلاحی جدید با عنوان «ترامتنیت» قرار می‌دهد تا از بینامتنیت کریستوا تمایز یابد. در نزد او ترامتنیت^۱ از بینامتنیت، بیش‌متنیت^۲، پیرامتنیت^۳، سرمتنیت^۴ و فرامتنیت^۵ تشکیل شده است. در این بین، بینامتنیت و بیش‌متنیت به «رابطهٔ بین دو متن» و سایر اقسام ترامتنیت نیز به «رابطهٔ بین متن با شبه‌متن‌ها» می‌پردازد (نامورمطلق، ۱۳۸۶، ۸۳). پیرامتنیت به رابطهٔ معنایی بین متن و پیرامتن خود می‌پردازد؛ پیرامتن عموماً شامل مقدمه، مؤخره، حاشیه‌ها، عنوان و به‌طور کلی متن‌های حاشیه‌ای متن اصلی می‌شود (سنت‌آماند، ۱۹۸۳، ۷۶۱). فرامتنیت به ارتباط بین یک متن و متن‌هایی که بعد از آن نگاشته شده‌اند می‌پردازد؛ این ارتباط می‌تواند شامل تفسیر و یا نقد متون پیشین باشد (ژنت، ۱۹۸۲، ۱۱). و در آخر، سرمتنیت متن را در یک «ارتباط طولی با گونه‌ای که به آن تعلق دارد» بررسی می‌نماید (نامورمطلق، ۱۹۸۶، ۹۳). به‌طور کلی، بینامتن موجب می‌شود که ادبیات حرکتی روبه‌جلو داشته باشد و از تکرار دستاوردهای گذشته بپرهیزد. همچنین بسیاری از آثار برای آنکه بتواند دلالت معنایی گسترده‌تر داشته باشند به انعکاس متون دیگر در بطن خود می‌پردازند.

۳-۲- لویی آراگون: شاعری مبارز با تعهدات اجتماعی، سیاسی

لویی آراگون به دلیل مبارزات سیاسی و اجتماعی خود طی دوران اشغال فرانسه به دست آلمان‌ها در جنگ جهانی دوم به‌عنوان شاعر مقاومت و آزادی در فرانسه شناخته شده است. آراگون در آثارش چه به نظم چه به نثر، در پی عدالت اجتماعی و سیاسی طبقات کارگر جامعه بوده است. از این رو، در *رمان‌هایش نظیر اورلیان (۱۹۲۶)*، *هفته مقدس (۱۹۵۸)* و *زارع پاریس (۱۹۴۴)*، شاهد مبارزه علیه بی‌عدالتی و تلاش برای جستجوی شرایط اجتماعی برابر هستیم. در اشعار وی، همسرش السا نیز به نمادی از فرانسه تبدیل می‌شود؛ به طوری که در عمق اشعار عاشقانه او شاهد تبلور مفاهیمی چون میهن‌پرستی و دعوت به مقاومت و مبارزه علیه نازی‌ها

۱. Transtextuality
 ۲. Hypertextuality
 ۳. Paratextuality
 ۴. Architextuality
 ۵. Metatextuality

هستیم. آراگون لازمه تحقق این مهم را جز در همبستگی و انسجام قشرهای مختلف جامعه میسر نمی‌بیند. در شعر «گل سرخ و اسپرک» او کاتولیک‌ها و احزاب سیاسی - که دارای عقاید سیاسی متضادی هستند - را به منظور آزادی فرانسه، به کنار گذاشتن اختلاف‌ها و اتحاد فرامی‌خواند (آراگون، ۱۹۴۳، ۲۶).

روحیه مبارزه‌جویانه آراگون سبب می‌شود تا در آثار خود همواره در جستجوی مکانی باشد که در آن سعادت بشر محقق شود، اما چون هرگز در عالم واقع، این مکان را نمی‌یابد، اندوه ناشی از این شکست در آثارش متبلور می‌شود؛ چنان‌که از دیدگاه او هیچ عشقی را نمی‌توان یافت که طعم سعادت را چشیده باشد (آراگون، ۱۹۶۳، ۴۳۳).

تجربه تاریخ و همچنین دوران زندگی شاعر که پیاپی با دو جنگ بزرگ جهانی مصادف شده بود، نشان از این نگاه نومیدانه دارد. همچنین پس از سال‌ها مقاومت و رهبری مردم فرانسه در دوران اشغال نازی‌ها، بعد از آزادی کشورش، در لحظه‌ای که رسالت خود را به‌عنوان شاعر پایان‌یافته می‌داند، با استعمار الجزایر، کشور خود را به مثابه اشغالگرانی می‌یابد که تمام گذشته خود را وقف مبارزه با آنان کرده بود. چنین تجربه‌ای دید شاعر نسبت به تاریخ بشری را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ به نحوی که در نظر او، در این دنیای پر از جنگ و ستم، سرنوشت تمام عاشقان محکوم به ناکامی است (آراگون، ۱۹۴۶، ۳۱). علیرغم این نگاه نومیدانه، هنوز بارقه‌هایی از امید در آثار او دیده می‌شود و امید همچنان از ویژگی‌های اصلی آثار او به‌خصوص *مجنون السا* محسوب می‌شود. این امید نشأت یافته از این باور است که برخلاف تمام این تجربه‌های تلخ تاریخ بشر، انسان هنوز دارای آینده است (رئیس دانا، ۱۳۸۶، ۲۹). به سبب همین امید است که هنوز به واسطه نوشته‌هایش به مبارزه خود علیه نابرابری‌ها و تفکرات غلط سیاسی، اجتماعی ادامه می‌دهد، و به سبب همین نگاه است که «در گرماگرم مبارزه خونین، لطافت اشعار او همچون آب گوارایی بود که به تشنگان آزادی و مبارزان جانی تازه می‌بخشید» (غیاثی، ۱۳۸۵، ۲۲۴).

آراگون نقطه روشن آینده را در انسجام و همبستگی جهانی می‌بیند؛ بنابراین به واسطه *السا* در پی تحقق این مهم در صحنه جهانی برمی‌آید تا تجربه موفق خود در اتحاد اقشار مختلف فرانسه، با عقاید متضاد سیاسی، را این بار در عرصه جهانی تکرار کند. در پی این مقصود، اکنون که نه در زمان و نه در مکان، آنچه را که می‌جوید، نمی‌یابد، به دنبال کاوش جوهره تفکرات ملل در حافظه ادبی و فلسفی ملل بیگانه می‌رود و در آنجا با نگاهی نو به تفاوت‌های فرهنگی جهان، به دید مشخصه‌های منحصر به فردی می‌نگرد که هر یک قابلیت آن را داراست

که جزئی از یک پازل فرهنگی جهانی باشد؛ بنابراین خود دست به خلق این وحدت و یکرنگی در نوشتار می‌زند. در اینجا رسالت وی جنبه جهانی می‌یابد و درصدد ایجاد همبستگی و گفتگوی بینافرهنگی برمی‌آید.

۳-۳- کهن‌الگوها: السا، لیلا، قیس

یکی از نوآوری‌های آراگون در هنر او در تطبیق مکان و زمان داستان لیلا و مجنون جامی خلاصه می‌شود. قیس، السا و لیلی کهن‌الگوهایی هستند که در نظام فرهنگی خود بیانگر آرمان‌ها و اندیشه‌های مشترک مردم خود هستند. این پیشینه معنایی کمک شایانی به انتقال معنا در اثر *مجنون السا* نموده است. به‌منظور بررسی تولید معنای جدید ابتدا باید به بیان ویژگی‌های نمادین هریک از این اشخاص پرداخت.

لیلا در ادبیات صوفی حضور گسترده‌ای دارد. عرفا عموماً برای بیان آموزه‌های عرفانی از قالب داستان بهره می‌بردند به طوری که بسیاری از این مفاهیم در قالب داستان به مردم عرضه می‌شد. آنان برای بیان آموزه‌های عرفانی به خلق شخصیت می‌پرداختند. لیلا نیز یکی از این شخصیت‌هاست که خلاصه شده عبارت «لا اله الا الله» است (غزالی، ۲۰۰۹، ۱۳۵). این عبارت اشاره به نظریه «وحدت وجود» ابن عربی دارد. جامی بسیار تحت تأثیر نظریات ابن فیلسوف بوده است به طوری که بیشتر نوشته‌های او اشاره به مفاهیم فلسفی ابن عربی دارد (مبلغ، ۱۳۴۳، ۱۲). طبق این عقیده، وجود تنها از آن خداست و موجودات دیگر پرتوی این وجود هستند. کشش مجنون به سوی لیلی نیز بیانگر همین وحدت وجود است چراکه قیس بعد از عشق به لیلی هویت خود را از دست می‌دهد. از این پس او با لیلا هویت یافته و *مجنون لیلی* خطاب می‌شود. به عبارتی در عشق با لیلی یکی شده و با او هویت می‌یابد.

همچنین در عرفان برخی از پدیده‌های زمینی به دلیل انعکاس برخی از ویژگی‌های الهی بیش از هر چیز دیگر نمایانگر وجود خداوند هستند. از این رو، زن به دلیل ویژگی زیبایی، یادآور صفت جمال خداوند است؛ بنابراین هنگامی که مجنون ادعا می‌کند «من لیلا هستم» او «آینه خداوند» و یا «چشم خداوند» می‌شود که خود را در زیبایی لیلا نمایان می‌کند (کرین، ۱۹۶۳: ۱۴۰). بنابراین لیلا نشانه‌ای از خداوند در عالم ماده و رشته اتصال این عالم به عالم معناست. لیلا همچنین در بردارنده ویژگی‌های الهی چون خرد و شناخت است؛ و به همین دلیل است که او در مسیر عشق همچون راهنما قرار می‌گیرد و به سمت رسیدن به شناخت و خرد حرکت می‌کند (غزالی، ۲۰۰۹، ۱۳۱).

قیس نیز یکی از شخصیت‌های تثبیت‌شده ادبیات صوفی است. غالباً به او صفت جنون اختصاص داده می‌شود؛ اما این جنون به دیوانگی ظاهری دلالت نداشته، بلکه بیانگر حالتی خاص در عرفان است که عموماً با غلبه عشق همراه است (موسی بجنوردی، ۱۳۸۶، ۶۲۳). عموماً در ادبیات عرفانی این لفظ به کسی اطلاق می‌شود که دارای شعور و ادراکی متفاوت با دیگران داشته باشد. عده‌ای چون ابن عربی و افلاطون جنون را مرتبط با عالم الوهیت و غیب دانسته و حتی آن را با وحی پیامبران مقایسه کرده‌اند (سیاه کوهیان، ۱۳۸۶، ۱۶۸). از دیگر ویژگی‌های جنون می‌توان به توانایی پیش‌بینی آینده اشاره کرد (موسی بجنوردی، ۱۳۸۹). همان‌طور که در داستان آراگون شاهد هستیم قیس به بُعد زمان اشراف دارد و آینده را می‌بیند. از نظر افلاطون نیز، جنون بیانگر تمنای روح انسان به بازگشت به عالم قدس است (افلاطون، ۱۳۸۶، ۱۲۳۸).

در مکتب سوررئالیسم که آراگون یکی از چهره‌های برجسته آن به شمار می‌رود نیز شاهد اهمیت فراوان در این باب هستیم (دوسیوری، ۱۳۸۵، ۵۶). در ادبیات عرفانی کشش و علاقه که در قیس نسبت به لیلا مشاهده می‌کنیم نیز بیانگر همین تمنای روح برای بازگشت به عالم قدس است. همچنین طبق نظریه وحدت وجود ابن عربی این تمنا موجب می‌شود که شخص از خودپرستی و خودبینی پاک و تمام توجه و همتش را به «غیر» معطوف کند. در عرفان، غیر همان خداوند است که به صورت تمثیل در لیلا تبلور یافته است. از این رو، اشتیاق قیس به لیلا بیانگر اشتیاق او به ذات پروردگار است که موجب می‌شود از توجه به خویشتن غافل بماند و تمام همت خود را معطوف به او نماید؛ بنابراین داستان لیلی و مجنون بیانگر مسیر شناخت و کمال انسان و رسیدن به معشوق است. در داستان آراگون نیز می‌بینیم که مجنون بی‌وقفه نام السا را بر زبان دارد و نام او را بر دیوارهای شهر حک می‌کند.

السا نیز، همانند دو کهن‌الگوی ادبیات عرفانی، در نظام فرهنگی که در آن خلق شده، بیانگر ویژگی‌های نمادین است. اشعار مختص به السا مجموعه عظیمی از آثار نظم آراگون را شامل می‌شود که از جمله آن‌ها می‌توان به *چشمان السا* (۱۹۴۲)، *السا* (۱۹۵۹)، *دیوان فرانسو* (۱۹۴۵)، *پاریس من، السا* (۱۹۵۹) و *مجنون السا* (۱۹۶۳) نام برد. آشنایی با السا تریوله به شدت اشعار لویی آراگون را تحت تأثیر خود قرار داده است. این تأثیر عظیم را هم در عرصه ادبی و هم در موضع‌گیری‌های سیاسی، اجتماعی آراگون شاهدیم. روی هم رفته، تحول فکری آراگون نوشتار او را به دو دوره مهم تقسیم می‌کند؛ اشعاری که قبل از آشنایی شاعر با السا سروده شده و اشعاری که بعد از آشنایی و تحت تأثیر این نویسنده روس نگاشته شده است (آدره و آنیسیمو، ۱۹۷۶، ۹۳).

در شعر آراگون، السا دیگر دلالت بر شخصیتی حقیقی ندارد. بلکه او واسطه‌ای می‌شود برای بیان دغدغه‌های شاعر و همچنین پوششی برای بیان عقاید آزادی‌خواهانه‌اش برای در امان ماندن از سانسور در زمان اشغال فرانسه توسط نازی‌ها، آراگون از السا نمادی از کشور فرانسه و عشق به آزادی و بشریت می‌آفریند (گندم‌زاده و کی‌فرخی، ۲۰۱۲، ۱۱). او در مجنون السا به این نکته اشاره می‌کند:

«السا، تو را از جوهره السا خلق کردم برخیز و حرکت کن» (آراگون، ۱۹۶۳، ۴۴۵).

این شخصیت ابتدا در شعر آراگون، شاعر مقاومت، نماد آزادی و مقاومت شده است. بدین گونه که او عنصر پیوند دهنده مردم سرزمین خود در مقابل اشغال نازی‌ها می‌شود. به طوری که اشعار او در دوران اشغال نازی‌ها به «خورشید نیمه‌شب» شهرت می‌یابد (آدره و آنیسیمو، ۱۹۷۶، ۹۳). از طرفی او گاه در نقش میهن شاعر فرانسوی گاهی به عنوان راهنمای شاعر در شناخت خود، گاه به صورت ایزدبانو (موز، یا الهه هنر) و گاه به صورت معشوق پدیدار می‌شود.

بنابراین، السا تجسمی الهه‌گون از میهن شاعر و مردمانش می‌شود. حضور السا در مجنون السا، در بردارنده مفاهیم میهن‌پرستی نیز هست زیرا معشوق در ادبیات قرن بیستم، به لحاظ جنگ‌های جهانی اول و دوم، بین نویسندگان و شعرائی که دیدگاه‌های سیاسی و اجتماعی نیز داشته‌اند، به تصویر انسانی محدود نمی‌شود و در مفاهیم دیگری همچون وطن، هموطنان و انسانیت در مفهوم عام آن نیز متجلی می‌شود. در واقع، آراگون در پی آن است که از ویژگی‌های تثبیت شده السا در حافظه ادبی، برای گستردن دایره تأثیرگذاری این شخصیت نمادین بهره گیرد. از این رو، دعوت به شناخت دوباره «دیگری» نه تنها با عشق به میهن در تناقض نیست، بلکه در بستر همین عشق است که ریشه دوانده است، ضمن اینکه السا نیز، به دلیل دارا بودن ویژگی‌های زیبایی یک زن، یادآور صفت جمال خداوند است.

۴- گفتگوی فرهنگ‌ها در محتوا

به منظور برقراری ارتباط بین فرهنگ‌ها، شاعر نه تنها به دلیل خلق ارتباط بین اجزای متن، و قرار دادن با قاعده اجزاء منتخب و برگزیده در کنار هم دیگر بر روی زنجیر گفتار (باقری، ۱۳۹۰، ۵۰-۴۹)، به فرایند همنشینی^۱ گریز می‌زند، بلکه با عمل گزینش جزئی جدید (السا به

۱. Syntagmatic

جای لایلا) و برقرار نمودن ارتباط بین اجزاء حاضر در پیام با اجزاء دیگر غایب در پیام (همان، ۵۰)، از فرایند جایگزینی^۱ در داستان استفاده می‌کند. شخصیت اصلی داستان همان قیس پرورش یافته در ادبیات عرفانی باقی می‌ماند. او در *مجنون‌السا* با تمام ویژگی‌های ادبیات صوفی شناسانده می‌شود. جنون مشخصه اصلی اوست؛ اما همچون آثار عرفانی این جنون به مرتبه بالایی از شناخت اشاره دارد. او ویژگی‌هایی شاخصی چون توانایی دریافت عمق مسائل و پیش‌بینی آینده را داراست که او را از دیگر افراد جامعه متمایز می‌سازد.

حضور مشترک قیس در دو نظام فرهنگی شرق و غرب موجب حلقه اتصال دو فرهنگ می‌شود. اما برای تبلور مفاهیم نو نیازمند یک عنصر جدید در داستان هستیم که در فرایند جایگزینی رخ می‌دهد. در اثر آراگون اگرچه از لایلا خبری نیست اما *السا*، الهه شعر آراگون، در بافت معنایی لایلا قرا می‌گیرد. اهمیت این امر در بررسی مسائل عصر حاضر شاعر نمود می‌یابد چراکه ادبیات صوفی بیشتر دربردارنده مفاهیم عمیق تعالی انسان و شناخت خود و خداوند ماست. برای عبور از مفاهیم شناخت درونی و رسیدن به مفاهیم جمعی، نیازمند تغییر در عناصر داستان جامی هستیم. به این منظور، شاعر از بافت معنایی لایلا کمک می‌گیرد و *السا*ی قرن بیستم را به جای لیلای قرن چهاردهم قرار می‌دهد؛ و به این ترتیب داستان را از گذشته به آینده پیوند می‌دهد، تا هم دربردارنده مفاهیم ادبیات صوفی و هم بیانگر دغدغه‌های شاعر در قرن معاصر باشد.

لایلا و *السا* هیچ‌یک به تنهایی قادر به گفتگوی فرهنگ‌ها نیستند؛ چراکه هریک از آنان دربردارنده مفاهیمی مرتبط با بافت فرهنگی‌ای که در آن پرورش یافته‌اند هستند؛ بنابراین هیچ‌یک به تنهایی نمی‌توانند برقرارکننده این ارتباط باشند؛ چراکه مفاهیمی که بر آن دلالت دارند، حاوی رنگ و بویی بومی است و یا اگر هم این ویژگی را در درون خود داشته باشند، به دلیل عدم شناخت کافی فرهنگ دیگری، نمی‌توانند این نقش را به نحو شایسته ایفا کنند. آراگون به خوبی به این امر آگاه بوده است بنابراین به جای اینکه او داستانی با دو شخصیت قیس و لایلا به رشته تحریر درآورد، *السا* را جایگزین لایلا می‌کند. اهمیت قرارگیری این دو نام بیگانه در کنار هم، قیس و *السا*، نشان از کنار هم قرارگیری دو فرهنگ و دو حافظه جمعی و تلاش برای پیوند آن دو است؛ به نحوی که قرارگیری نام *السا* در کنار نام قیس، موجب کنار زدن مرزهای جغرافیایی، سیاسی و فرهنگی و وقوع گفتگوی میان فرهنگی می‌شود. این ارتباط

۱. Paradigmatic

از طریق کهن‌الگوهای ادبی شکل می‌گیرد. چراکه این سه شخصیت تبدیل به مفاهیم و نمادهایی زنده در حافظه جمعی ملل خود شده‌اند. این امر موجب می‌شود که *مجنون السا* آراگون اثری در امتداد متن‌های پیشین خود به شمار آید. پدیده بینامتنیت را نه تنها در ارتباط با ادبیات صوفی شاهد هستیم؛ بلکه خود شخصیت *السا* نیز با توجه به متن‌های پیشین خود معنا می‌یابد به طوری که اگر ویژگی‌های نمادین آثار پیشین آراگون را از وی سلب کنیم، دیگر شاهد این گفتگومندی نخواهیم بود، چراکه حلقه اتصال وی با فرهنگ غرب از بین خواهد رفت. بنابراین، اهمیت این گفتگومندی را می‌توان در کهن‌الگوها دانست، چراکه *السا*، لیلیا و قیس پیش از این تبدیل به مفاهیم عمیقی شده‌اند که در حافظه جمعی مخاطب خود نقش بسته‌اند.

آراگون هم مبارز و دارای ایدئولوژی سیاسی بوده است و هم عاشق *السا* تریوله و در واقع، در بسیاری از نوشته‌های آراگون، تصویر *السا* و عشق به او مصداق عشق به وطن و انسانیت است. نه تنها محتوای آثار آراگون بلکه تمامی نقدهایی که بر آراگون نوشته شده گواه بر این امر هستند. به‌منظور پیوند دادن ملیت‌ها، آراگون با استفاده دوباره از *السا*، اما این بار با قرار گرفتن در ظرف معنایی لیلیا، الهه شعر خود را که رنگ و بوی میهن خود را دارد به مفهومی جهانی تبدیل می‌کند. بنابراین، *السا* به شخصیتی با جنبه‌های جهانی تبدیل می‌شود، که می‌تواند هر دو فرهنگ شرق و غرب را به یکدیگر پیوند دهد. بدین ترتیب *السا* که نمادی از مقاومت و آزادی فرانسه در طی اشغال آلمان‌ها بود، این بار ملت‌ها را به همبستگی و کنش بر ضد جنگ و بی‌عدالتی در صحنه جهانی فرا می‌خواند.

همان گونه که اشاره شد، آراگون از دسته نویسندگان و نظریه‌پردازانی است که در آثار خود بی‌وقفه به انعکاس مدرنیته پرداخته است. به‌گونه‌ای که این حضور چشم‌گیر جهت‌گیری شاعر به سمت پیشرفت و توسعه را بازگو می‌نماید؛ اما در کنار این مدرنیته نیاز به تعالی روح و بازگشت به مفاهیم اصیل انسانی بی‌اندازه چشمگیر جلوه می‌کند. آینده به‌عنوان یکی از دغدغه‌های اصلی نویسنده در این کتاب بازنمایانده شده است. اما این نگاه به آینده دارای مکانیسمی خلاف جهت زمان و رو به گذشته است. بدین معنا که آینده با گذشته معنا می‌یابد چراکه «گذشته چرای چیزها» است (امیرقاسمی، ۱۳۹۱، ۹۷). آینده که همان زمان حال و زمان *السا* است. قیس بی‌وقفه نگران آینده پیش روی *السا* در جهان ماشینی غرب است. از این رو، در اشتیاق پیوند این دو نام، لزوم پیوند آراء فلاسفه شرق به‌ویژه اندیشمندان تمدن آندلس با فلسفه توسعه و پیشرفت تمدن غرب را نیز شاهد هستیم. چرا که در فلسفه شرق، جنون نمود

نوعی «فهم حقیقی» است که از شناخت و خرد نشأت می‌گیرد (هاتف کوهیان، ۱۳۸۶، ۱۶۱). از این‌رو در کنار توسعه و پیشرفت جهان غرب، آراگون به لزوم توسعه شناختی نیز تأکید می‌کند.

۵- نقش پیرامنتیت در تکمیل معنا

مجنون *السا*، اثر لویی آراگون از شش بخش تشکیل شده است که به ترتیب شامل «گروناد»، «حدیث مجنون»، «زندگی نامه فرضی عبدالقاسم عبدالملک»، «۱۴۹۰»، «۱۴۹۱»، «روز قبل از تصرف گروناد» و «خندق» است.

هریک از این بخش‌ها با تکه متن‌هایی منتخب از آثار ادبی و یا دینی جهان شروع می‌شود. به این ترتیب که شروع هر فصل با حکمت‌هایی از ملل گوناگون همراه می‌شود. حتی در پاره‌ای از موارد شاعر رغبتی به ترجمه آن‌ها نشان نداده و چه بسا ناشناخته و بیگانه با زبان فرانسه نگاشته شده‌اند. در اینجا یک سؤال اساسی پیش می‌آید چرا اثری که مقصود آن گفتگوی فرهنگ‌هاست، خود در قدم اول، نخستین مانع را پیش روی مخاطب خود قرار می‌دهد. مگر نه اینکه جملات منصوب به ادبیات ملل ترجمه نشده باقی می‌مانند به نحوی که در آستانه ورود به فصل‌ها، مخاطب با تضاد مواجه می‌شود.

پیرامتن این اثر، از دنیای نشانه، دنیای واقع و اجتماع را هدف می‌گیرد. به این معنا که خود این بیگانگی با زبان، خواننده را در ابتدا با بیگانگی و انحصار مواجه می‌سازد. چه بسا این عبارات در ابتدا، اولین مانع در ایجاد گفتگو بین متن و مخاطب را ایجاد کرده و در قدم اول از شکل‌گیری گفتگو با متن ممانعت به عمل آورد، درست همان رویه‌ای که در مواجهه با یک بیگانه اتفاق می‌افتد. اما با ورود به هر یک از فصل‌ها شاعر به رمزگشایی این حکمت‌های به ظاهر ناشناخته می‌پردازد. گاه آنان را در پیوند با فرهنگ و اندیشه مردمان خود و گاه آنان را تکمیل‌گر اندیشه خود بازمی‌نمایاند.

برای مثال، بخش «حدیث مجنون» با عبارتی منتخب از *کمدی الهی* اثر دانته آغاز شده و با عبارتی دیگر، از کتاب قرآن ادامه می‌یابد. جمله اول به زبان ایتالیایی نگاشته شده و جمله دوم اگرچه با حروف لاتین نگاشته شده، اما به زبان عربی است:

عبارت اول به *الهة شعر دانته*، «بئاتریس»، اشاره دارد. بئاتریس، راهنمای شاعر در آخرین مرحله از سفرش به سوی پردیس است. او همان نقشی را نزد دانته ایفا می‌کند که *السا* و *لیلا*

نزد آراگون و جامی، در بازشناساندن مسیر معنوی به سوی حقیقت، بر عهده دارند. هر سه این الهگان شعر دارای یک ویژگی مشترک هستند؛ هر سه شخصیت واسطه گذر شاعر از عشقی مادی به سمت مفاهیمی متعالی می شوند. بثاتریس نمادبست که اشاره به مسیحیت دارد (گیبرتو، ۱۹۶۱، ۴۶۱). لیلا، همان طور که اشاره شد، خلاصه شده عبارت «لا اله الا الله» است و به نظریه وحدت وجود «ابن عربی» اشاره دارد (مبلغ، ۱۳۴۳، ۱۲). السا نیز به عنوان نمادی از عشق به آزادی و مقاومت در خاطر مردم فرانسه ثبت شده است.

بنابراین، عدم ترجمه این عبارات، خود اشاره به گفتگومندی دارد. چراکه، در ابتدا، عدم درک معنا موجب می شود که خواننده با متونی مواجه می شود که در سطح نشانه های زبانی باقی مانده، بی آنکه در نزد خواننده به مفهومی خاص دلالت کنند؛ اما هنگامی که وارد متن کتاب می شویم همان مفاهیم در قالب داستان قیس و السا مطرح می شود. با آنکه در ابتدا خواننده از دریافت معنا، در جملات ذکر شده در آستانه بخش ها، عاجز می ماند، اما عملاً شاهد این امر هستیم که همان معنایی که در ابتدا ناشناخته مانده بود، در طول متن تکرار و بسط داده می شود.

در جهان نشانه ها نیز، این مرز جغرافیایی، با زبان های متفاوت در متن ترسیم می شود. به این سبب، متن به دنبال نشان دادن این مطلب است که همچون جهان واقع، اولین مانعی که از گفتگومندی جلوگیری می کند، سطح ظاهری زبان است، که به موجب آن، فرد از دریافت معنا عاجز می ماند؛ اما اگر این سطح ظاهری کنار زده شود، شاهد تبلور مفاهیم مشابه در زبان مقصد هستیم. همان طور که نشان داده شد، معنایی که از متن دانتیه دریافت می شود، مشابه همان معناست که از داستان السا و قیس دریافت می شود.

عبارت دوم منتخب از آیه اول سوره بقره است. از آنجا که آثار دینی اسلامی غالباً با ستایش خداوند شروع می شود، بنابراین بعد از سوره حمد، به نوعی می توان سوره «بقره» را اولین سوره قرآن در نظر گرفت. پس قرآن نیز با نوعی عبارت رمزگون شروع می شود. عبارت «الم» متشکل از چند حروف مقطعه است که به رمزی میان پیامبر و خداوند اشاره دارد. این عبارت در مجنون السا به نشانه های از قلب بصیر تعبیر شده است. سطح دوم گفتگومندی در اینجا نمود می یابد، به این صورت که شاهد سطحی دیگر از بیگانگی هستیم. با آوردن آیه ای از قرآن، متن نشان می دهد که سطح عمیق تر این بیگانگی در خودبیگانگی است؛ چراکه این آیه نه تنها برای شاعر و مردمش بلکه برای هم زبانان عرب نیز در هاله ای از ابهام قرار دارد. در اینجا مفهوم گفتگومندی به سطحی عمق تر اشاره دارد و بیانگر آن است که همان قدر که زبان بیگانه

انسان را از ایجاد گفتگو با «دیگری» دور می‌کند به همان میزان و حتی بیشتر، زبان مشترک نمی‌تواند تنها عامل برقراری گفتگومندی محسوب شود. بنابراین، سطح دوم و عمیق‌تر در عدم گفتگومندی، میان مردمی با یک نظام گفتاری تحقق می‌یابد. از طریق این بازی تضادها، شاعر به دنبال بیان این حقیقت است که به همان میزان که عدم تشابه در زبان مانع گفتگومندی نیست، به همان میزان نیز نظام زبانی مشترک متضمن دریافت معنا نیست. متن این تنازع در زبان را به مدد قیاس بادیه‌نشینان با شهرنشینان به وضوح نشان می‌دهد:

«شهرنشینان دیگر زبان بادیه‌نشینان را نمی‌فهمیدند. دیگر زبان مشترکی بین آنان که گمان می‌بردند به یک زبان تکلم می‌کنند، وجود نداشت» (آراگون، ۱۹۶۳، ۲۹۲).

از این رو، اگرچه در سطح «دال» دستیابی به معنا نامقدور به نظر می‌رسد، اما متن، با اشاره به «مدلول»، درصدد رمزگشایی معنا برمی‌آید. به نحوی که متن، کلید گمشده گفتگومندی را در رمزگشایی دال و رسیدن به یک مدلول مشترک می‌داند. درجایی دیگر نیز مفهوم مستخرج از عبارت ترجمه نشده‌ای از ادبیات انگلیس در طول متن بسط و تفصیل داده می‌شود. متن در کنار دریافت روشن از هستی، روی تاریک دیگر جهان را منعکس می‌کند؛ رویی که گنجینه ادب و فرهنگ ملل نیز بی‌وقفه به آن اشاره داشته است. در طول متن نیز این نگرانی در سقوط آندلس تبلور می‌یابد:

«I'll sing you a song about a Southern Town where the Devil had his rule»^۱ Phil Ochs^۲, The Ballad of Oxford, Mississippi (همان: ۱۲۳).

بخش سوم و چهارم اشاره به مفهوم زمان و آینده دارد. بخش سوم کتاب با بخشی از بیانات ابن حدیب آندلسی^۳ آغاز می‌شود. این بخش اشاره به غیب پیش‌بینی آینده و حوادث پیش رو دارد:

«روزی پیامبر علیه‌السلام بعد از خروج از مسجد به سمت غرب اشاره نمود. علت این کار را از او جویا شدند. و او در پاسخ فرمود: در آینده عده‌ای از ملت من در

۱. برایان آوازی خواهم خواند از شهر جنوب، جایی که شیطان بر آن سلطه دارد.
 ۲. خواننده و ترانه‌سرای آمریکایی دهه ۴۰ میلادی که مشخصه اصلی آثارش نگاهی انتقادی به سیاست بود.
 ۳. فیلسوف نامی آندلس (۱۳۲۹) که آثاری در باب جهاد و حکمت‌هایی برای مردم آندلس اشاره کرد.

مغربزمین در کنار رودی به نام آندلس سکنا خواهند گزید. در آنجا دین به شکوفایی خواهد رسد. حفاظت از مرزهای آن پاداشی چند برابر دارد جایی که کشته شدگان آن شهید و زندگان آن در اماناند.» ابن عباس به نقل از: ابن حدیب آندلسی (همان: ۱۵۱).

در طول متن نیز به این مفهوم در قالب گفتگوها و تفکرات قیس بسط داده شده است. همانطور که اشاره شد، از ویژگی‌های جنون در ادبیات صوفی علم به عالم غیب است، آنان چون پیامبران به غیب و زمان اشراف دارند. در متن نیز شاهد آنیم که قیس به آینده و سرنوشت السا در قرن بیستم آگاه است. در مقابل این عبارت از ابن حدیب آندلسی، که به وجود ملتی از پیامبر اسلام (ص)، در آندلس و در آینده خواهد اشاره داشت، مجنون به آینده السا آگاهی دارد. او همواره نگران السا است چرا که پیشرفت مادی بدون پشتوانه‌های معنوی و عقلانی به «روح» السا صدمه خواهد زد (آراگون، ۱۹۶۳، ۴۲۹). آن سوی پیشرفت مادی و رفاه اجتماعی، قیس دغدغه آنچه پیش روی السا خواهد قرار گرفت و روح او را تهدید خواهد کرد، را دارد. بدین سبب در این بخش، شاهد تفکرات فلسفی قیس و بررسی فلسفه شرق هستیم. چراکه تمدن آندلس بیش از هر چیز به انباشته‌های فلسفی در زمینه شناخت درون و آفریدگار می‌پردازد. از این‌رو شاعر در کنار مدرنیته قرن بیستم خواستار بازگشت به مفاهیم و آموزه‌های شناختی تمدن آندلس است. همان‌طور که می‌دانیم آراگون از جمله شاعرانی بوده که دارای دغدغه‌های اجتماعی و سیاسی بوده است به‌طوری‌که او در بیشتر آثارش چه به نظم و چه به نثر خواستار پیشرفت اجتماعی و سیاسی بوده است. بنابراین این ویژگی موجب می‌شود تا او یکی از شاعران مدرنیته محسوب شود (آدره و آنیسیمو، ۱۹۷۶، ۱۷۲). از این‌رو، از نگرانی قیس می‌توان نتیجه گرفت که آنچه مفهوم پیشرفت اجتماعی او را متمایز می‌سازد، پیشرفت مادی نیست بلکه مطالبه پیشرفت عقلانی و شناختی در کنار پیشرفت مادی است.

در بخش بعدی با عنوان «خندق» ما شاهد به اوج رسیدن نگرانی و دلهره قیس از آینده به‌عنوان مرحله‌ای تعیین‌کننده هستیم. ذکر این نکته لازم است که آینده‌ای که قیس از آن صحبت می‌کند شامل زمان حال در دوره‌ای که السا در آن حضور دارد می‌شود. بنابراین این زمان نسبت به قیس آینده تعبیر می‌شود و نسبت به السا معرف زمان حال است. در این بخش ما شاهد اهمیت زمان آینده هستیم به این معنا که بنیان امید و دلیل زیستن را می‌سازد. شاعر با اشاره به متنی برگزیده از یک نویسنده فرانسوی این مهم را دوباره خاطرنشان می‌کند:

«جهنم ایوان دنیسویچ همانا نبود آینده پیش رو بود» (پیر دکس^۱، دیباچه سولجنیت (سولجنیت) (آراگون، ۱۹۶۳، ۳۸۷).

همچنین با تداعی اشعار جان دریون^۲، شاعر و نمایشنامه‌نویس قرن هفدهم میلادی، آراگون درصدد نشان دادن همگرایی در تفکرات متن حاضر با اشعار ادبی جهان است. ابیات منتخب از جان دریون، نیز عشق به دیگری را تعیین‌کننده سرنوشت و آینده بشر معرفی می‌کند:

«For I could part with life, with anything

But only you. O let me dye but with you!

Is that a hard request?» John Dryden, *All for love*^۳ (همان).

همان‌گونه که در متن شاهد آن هستیم، آراگون نیز به‌نوبه خود با بیان عبارت «زن آینده بشر است»، طریقت عشق به دیگری را متضمن آینده بشر معرفی می‌کند (آراگون، ۱۹۶۳، ۱۹۶). در مجموعه آثار او، السا واسطه‌ای برای بیان مفاهیم دوستی، همبستگی و گفتگوی فرهنگ‌های مختلف می‌شود که تحقق این امر خود نوید آینده‌ای سعادت‌مند دارد.

در اینجا نیز آراگون ابیاتی منتخب را به زبان مبدأ می‌آورد. می‌توان به‌نوعی حضور این عبارات به زبان مبدأ را اعتبار به زبان و فرهنگ مقصد نیز دانست، چراکه این عبارات به همان صورت که در حافظه جمعی مردم خود ثبت شده‌اند در متن آراگون تجلی می‌یابند. از طرفی اهمیت پیرامتن را می‌توان در این امر یافت که شاعر به دنبال برقراری گفتگومندی از طریق دستاوردهای ادبی و فلسفی فرهنگ‌های متفاوت برمی‌آید. اهمیت این امر در آن است که برقراری این گفتگومندی در متون ادبی و فلسفی، ناخودآگاه بر گفتگومندی خود ملل نیز اشاره دارد؛ چراکه این عبارات بیش از هر چیز تفکر، آرمان‌ها و جهان‌بینی ملل خود را بنا نهاده‌اند. از این‌رو اگر این گفتگومندی بین متون ادبی که حافظه جمعی را تشکیل داده و در برهه‌های زمانی بر زبان مردم خود جاری شده‌اند، برقرار شود، ناخودآگاه نشان از گفتگومندی خود ملل نیز دارد.

۱. Pierre Daix

۲. John Drion

۳. من فقط با تو می‌توانم زندگی را ترک کنم نه با چیز دیگری، بگذار بمیرم ولی با تو. این تقاضای بزرگی است؟ جان درایدن، همه چیز برای عشق.

نکته حائز اهمیت دیگر را نیز می‌توان در نگاهی کلی به این عبارات منتخب یافت. ابتدا هر یک از این عبارات در نگاه اول بدون ارتباط با یکدیگر و بسیار متنوع جلوه می‌کند. همان‌طور که مشاهده کردیم، این عبارات نشان از حضور ملت‌های گوناگون و بسیار متفاوت از لحاظ جهان‌بینی در *معنون السا* دارد. آراگون ابتدا در پی یافتن نقاط اشتراک در حافظه ادبی ملت‌هاست. او سعی می‌کند که از این اشتراکات در حافظه ادبی، به اشتراک بین انسان‌ها برسد. علاوه بر این، تفاوت‌ها نیز از چشم آراگون دور نمانده است. در ابتدا به نظر می‌رسد که *معنون السا* در آستانه شروع هر بخش فقط تکه‌های جدا و منتخب از ادبیات جهان را قرار داده است. درحالی‌که اهمیت این موضوع در این است که، بنای فکری *معنون السا*، منتخب از ادبیات جهان و ادبیات بومی، تکمیل‌کننده و اثر پایانی مجموعه اشعار لویی آراگون است. بر اساس این تفکر، *السا*، محرک الهام شاعر است، چرا که، هریک از این عبارات تفکر ادبی جهان، تکه‌ای جدا از شناخت و معرفت از هستی و انسان را دربردارد و خود اثر آراگون، *معنون السا*، همچون پازلی است که از کنار هم قرارگیری و بسط این تفکرات، جهان‌بینی خود را بنا می‌نهد. بنابراین، مفهوم انسجام و همبستگی جهانی نیز در پیرامنتیت تلویحاً مشاهده می‌شود. شاعر فرانسوی از این روی به دنبال بنای تفکری جهانی است که از تفکر ملل جهان تشکیل شده باشد. او به این ویژگی‌های متفاوت به چشم ویژگی‌هایی که آن را نسبت به دیگری متمایز می‌کند می‌نگرد. و از طریق در پی اتصال آنان به هم به‌عنوان اندیشه‌هایی که تفکر جهانی را می‌سازد می‌نگرد. بنابراین به نوعی می‌توان ادعا کرد که در نزد آراگون شاهد تبلور مفهوم همبستگی در عین تباین هستیم.

۶- نتیجه

همان‌طور که دیدیم، لویی آراگون به‌منظور برقراری گفتگوی میان‌فرهنگی از ارتباطات بینامتنی استفاده کرده است. این اثر برخلاف آثار پیشین این نویسنده دربردارنده بافتی جهانی است و تحقق این امر خود موجب می‌شود تا بافت فرهنگی اثر، یک‌سویه باقی نماند. از این‌رو حضور «دیگری» نقشی پررنگ در این اثر ایفا می‌کند. ظرافت شاعر در این گفتگومندی بسیار حائز اهمیت است؛ چراکه نه تنها از خلال خود اثر این فرایند صورت گرفته است بلکه به کمک پیرامنتیت در چارچوب ساختاری اثر نیز ما شاهد به وقوع پیوستن گفتگوی بینافرهنگی هستیم؛ به نحوی که حافظه ادبی فرهنگ‌های گوناگون در این گفتگومندی شرکت می‌کنند. شاعر به جای آنکه مستقیماً به گفتگومندی بین فرهنگ‌ها بپردازد، به مدد حافظه ادبی آنان، به

دنبال گفتگو‌مندی در آثار ادبی و فلسفی برمی‌آید. اهمیت ویژه این امر در آن است که این گفتگو‌مندی و ارتباط میان فرهنگی، ناخودآگاه، به صورت دانش به حافظه جمعی ملت‌ها انتقال می‌یابد؛ چراکه حافظه جمعی را آرمان‌ها، جهان‌بینی و اندیشه‌های مشترک بین یک ملت می‌سازد و به تبع آن این اشتراکات را ادبیات ثبت می‌کند و حتی خود سازنده این اندیشه‌ها و جهان‌بینی است. بنابراین از نظر آراگون، اشتراک در اندوخته‌های ادبی و فلسفی نشان از اشتراک در اندیشه و بینش انسان‌ها است. هنگامی که قیس در کنار السا قرار می‌گیرد، پیوند آن دو نشان از پیوند دو فرهنگ بیگانه و دو اندوخته ادبی دارد. آراگون از کشش و توجه به دیگری علم به عالم غیب و آینده در راستای انتقال مفاهیم ارتباط با دیگری و گفتگو‌مندی بهره می‌برد. در پیرامتن نیز شاهد گفتگو در سطحی گسترده هستیم. گاه در این گفتگوها شاهد بیان نظرات و آراء مشترک هستیم و گاه نیز تفاوت‌ها خود تکمیل‌گر جنبه‌های مختلف این فرهنگ‌ها هستند. از این رو تفاوت‌ها نه تنها موجب کنار گذاشتن دیگری نمی‌شوند بلکه موجب می‌گردد که در کنار هم به دنبال حل مشکلات عصر حاضر برآیند.

در پایان، ذکر این نکته لازم است که آثاری از این قبیل می‌توانند در برقراری ارتباط میان فرهنگی بسیار سودمند واقع شوند؛ به نحوی که بتوان به آینده بشر دل‌بست. اگرچه این اثر از منظر روابط بینامتنی بررسی شد؛ اما مطالعه رویکرد بینافرهنگی نیز می‌تواند افق جدیدی در فرایند گفتگو‌مندی بگشاید.

۷- منابع

- افلاطون، آریستوکلس. (۱۳۸۰). *دوره کامل آثار افلاطون*، جلد ۲، ترجمه لطفی، م.ح. تهران، خوارزمی.
- امیرقاسمی، مینو. (۱۳۹۱). *درباره قصه‌های اسطوره‌ای*، تهران، نشر مرکز.
- باقری، مه‌ری. (۱۳۹۰). *مقدمات زبان‌شناسی*، تهران، نشر قطره.
- دوسیوری، سوفی و مییر، فیلیپ. (۱۳۸۵). *هنر و دیوانگی*، مترجم، مجلسی، محمد. تهران، دنیای نو.
- سیاه کوهیان، هاتف. (۱۳۸۶). «جنون الهی در تصوف و ادبیات عرفانی»، در فصلنامه علمی-پژوهشی *ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناسی*، صص ۱۶۱-۲۰۲.
- شعیری، حمید رضا. (۱۳۸۵). *تجزیه و تحلیل نشانه-معنا شناسی گفتمان*، تهران، انتشارات سمت.
- رئیس دانا، فریبرز. (۱۳۸۶). *گفت‌آمدهایی در ادبیات*، تهران، انتشارات نگاه.

مطالعه فرایند گفتگوی بینافرهنگی در مجنون السا، بر مبنای رویکرد بینامتنیت ۲۱۵

- غیائی، محمد تقی. (۱۳۸۵). *شعر فرانسسه در سده بیستم*، تهران، انتشارات ناهید.
- نامور مطلق، بهمن. (۱۳۸۶). «ترامنتیت، مطالعه روابط یک متن با دیگر متن‌ها». *پژوهشنامه علوم انسانی*، شماره ۴۷، صص ۸۳-۹۸.
- (۱۳۹۰). *درآمدی بر بینامتنیت*، تهران، نشر سخن.
- مبلغ، محمد اسماعیل. (۱۳۴۳). *جامی و ابن عربی*، کابل، انتشارات انجمن جامی.
- موسی بجنوردی، کاظم، و همکاران. (۱۳۸۹). *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*، جلد هجدهم، تهران، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.
- Adereth, Maxwell & Anissimov, Ivan. (1976). *Les Critiques de notre temps et Aragon*, Paris, Garnier frères.
- Aragon, Louis. (1946). *La Diane française*, Paris, Seghers.
- Aragon, Louis. (1963). *Le Fou d'Elsa*, Paris, Gallimard.
- Gandomzadeh, Habibollah & Keyfarokhi, Mehrnoush. (2011). «De l'amour terrestre au culte mystique de l'humanité: Étude des aspects mystiques de la poésie de Louis Aragon et d'Ahmad Chamlou», In *Études de Langue et Littérature Françaises*, vol. 2, pp 5-17.
- Gazzali, Lahouari. (2009). «Libérer les miroirs de leurs captivités... Regard sur son recueil «les Nouvelles de Majnūn Laylā» de Qāsim Ḥaddād», *Synergies*, vol. 2, pp 131-138.
- Genette, Gérard. (1982). *Palimpsestes: La littérature au second degré*, Paris, Seuil.
- Corbin, Henry. (1972). *En Islam iranien: aspects spirituels et philosophiques*, vol. 4. Paris, Gallimard.
- Greimas, Algirdas Julien. (1972). *Essais de sémiotique poétique*, Paris, PUF.
- Guiberteau, Philippe. (1962). «Dante entre l'Église et l'hérésie», In *Bulletin de l'Association Guillaume Budé, Lettres d'humanité*, vol. 2, pp 460-489.
- Kristeva, Julia. (1969). *Semiotike, Recherches pour une sémanalyse*, Paris, Seuil.
- Rabau, Sophie. (2002). *L'intertextualité*, Paris, Flamarion.